

استعاره

* استعاره در لغت به معنی عاریت خواستن، و به عاریت گرفتن چیزی است. در زیان ادب و نقد ادبی، استعاره، در حقیقت تشبیه فشرده‌ای است که یکی از دو سوی یا طرفین آن (مشبّه و مشبّه‌به) حذف شده باشد. پس در استعاره گاه مشبّه ذکر می‌شود، گاه مشبّه‌به.

* ساختار استعاره بر پایه‌ی حضور یکی از دو سوی / طرفین آن (مشبّه و مشبّه‌به):

۱- استعاره‌ی آشکار / مصرّحه / نوع اول / مجاز استعاری

۲- استعاره‌ی کنایی / مکنّیه / بالکنا یه / پنهان / نوع دوم

* استعاره‌ی آشکار یا مصرّحه (=مجاز استعاری)

۱- تشبیهی است که از ارکان تشبیه (مشبّه، مشبّه‌به، وجه شبه، ادات تشبیه) غیر از «مشبّه‌به»، بقیّه‌ی ارکان تشبیه حذف شده است به عبارت دیگر، ژرف ساخت هر استعاره‌ی مصرّحه‌ای یک جمله‌ی تشبیهی است که فقط «مشبّه‌به» آن در رو ساخت و ظاهر سخن ذکر می‌شود.

۲- استعاره‌ی مصرّحه، مجازی است با علاقه مشابهت، با وجود قرینه‌ای که ذهن را از معنی حقیقی دور کند و به معنی مجازی برساند.

* توضیح چند واژه در تعریف دوم استعاره‌ی مصرّحه (=مجاز استعاری)

۱- معنی حقیقی (= زبانی / قاموسی / فرهنگ لغتی / غیرهنری / قراردادی)

هرگاه واژه‌ای را در معنای اصلی (زبانی / قاموسی و ...) خود به کار ببریم، آن را حقیقت و معنایش را «حقیقی» می‌گوییم؛ به سخنی دیگر، معنایی است که همگان همواره از واژه در می‌یابند و در زبان علمی به کار می‌رود. مثال:

«شیری را در باغ وحش دیدم» شیر در این جمله، حقیقت است و معنای آن، حقیقی است.

«پراز غلغل رعد شد کوه‌سار پراز نرگس و لاله شد جویبار»

واژه‌ی «نرگس» در بیت بالا، حقیقت است و معنای آن، حقیقی است؛ زیرا به معنی گلی معروف و خوشبو

است و همه‌ی مردم فارسی زبان این معنی را می‌فهمند و اولین و رایج‌ترین معنی وضع شده‌ی آن است.

۲- معنی مجازی (= غیرزبانی / ادبی / هنری / غیرقراردادی / غیرقاموسی و غیرفرهنگ لغتی)

هرگاه واژه‌ای را در معنای غیراصلی و غیر راستین خود به کار ببریم، معنای مجازی واژه می‌گوییم. به سخنی

دیگر، معنایی است که شاعر و سخنور به پنداری شاعرانه، با آرمان زیباشناختی و رویکردی هنری، از واژه در سروده و نوشته‌ی خویش اراده می‌کنند؛ مثال

«شیری را در جبهه در حال تیراندازی دیدم» شیر، مجاز است و معنی مجازی آن، انسان رزمنده است، چون شیر توانایی تیراندازی ندارد، و در معنای فرهنگ لغتی خود به کار نرفته است.

«فرود آمد زتحت آن روز دل تنگ روان کرده زنگرس آب گل رنگ»

واژه‌ی «نرگس» در بیت بالا، مجاز است و معنای آن، مجازی است؛ زیرا از روی قرینه‌ها «روان شدن آب گل رنگ» و دلالت عقلی می‌فهمیم «نرگس» آن گل خوشبو نیست و در معنای مجازی «چشم» است.

معنای زبانی و راستین واژه را اهل زبان می‌دانند، نیز اگر ندانند در قاموس یا فرهنگ لغت می‌یابند؛ اما معنای ادبی و مجازی واژه را نمی‌توان دانست، مگر نشانه‌ای ذهن را به آن راهنمایی کند و از سوی دیگر، پیوندی بین معنای زبانی و راستین واژه با معنای ادبی و مجازی آن باشد.

۳- مجاز: در لغت به معنی «راه‌گذر» و «غیر واقع» است. در زبان ادب و نقد ادبی، عبارت است از کاربرد واژه در غیرمعنای حقیقی و راستین خود به شرط داشتن علاقه و قرینه. پس در این تعریف، مجاز دو رکن اصلی دارد ۱- علاقه ۲- قرینه

۴- قرینه (= نشانه / نشانه‌ی واگردان / قرینه‌ی صارفه):

قرینه برای برجسته کردن معنای مجازی واژه می‌آید و آن نشانه‌ای در سخن و شعر است که ذهن خواننده را از معنای راستین و حقیقی واژه دور می‌کند و به معنای هنری و مجازی واژه می‌کشاند. در مجاز، معنی حقیقی واژه، خواست شاعر و سخنور نیست بلکه معنای هنری و مجازی واژه، خواست سخنور است.

*** قرینه دو گونه است:**

۱- قرینه‌ی لفظی (= نشانه‌ی برونی یا واژگانی):

این نشانه، واژه یا واژگانی است که آشکارا در سخن آورده می‌شود و به آسانی می‌توانیم آن را بشناسیم و ذهن ما را متوجه معنی مجازی واژه می‌کند، مثال.

«شیری را دیدم که تیراندازی می‌کرد» جمله‌ی «تیراندازی می‌کرد» که همراه با «شیر» آمده است، قرینه‌ی لفظی است که «شیر» در معنای مجازی «انسان رزمنده» به کار رفته است.

۲- قرینه‌ی معنوی (= نشانه‌ی درونی یا معنایی):

این نشانه، واژه یا واژگانی نیست که آشکارا در سخن آورده شده باشد؛ از بافت سخن و متن شعر یا نوشته، شرایط زمان و مکان، و چگونگی گفتار گوینده در می‌یابیم که واژه در معنایی جز معنای راستین و حقیقی خود به کار برده شده است؛ مثال:

اگر در سخن با دانشجوی رشته‌ی پزشکی، او را پزشک بخوانیم، مجازی را در سخن به کار گرفتیم. از آن روی که روزگاری پزشکی خواهد شد. نشانه و قرینه‌ی این نوع مجاز، درونی است و از حال آن دانشجو بر می‌آید.

یا در هنگام تماشای مسابقه‌ی کشتی شما در تعریف یک کشتی‌گیر چابک و شجاع می‌گویید: «عجب شیری است» در این جا وضع و مکان و حالت شما دلیل بر این است که مقصود شما از «شیر» حیوان درنده نیست بلکه معنای مجازی واژه است؛ یعنی همان «کشتی‌گیر» پس قرینه‌ی مجاز، درونی و معنوی است.

۵- علاقه (= پیوند / پیوستگی / مناسبت):

پیوند و مناسبت بین معنی حقیقی و مجازی واژه را «علاقه» می‌نامند. هر واژه‌ای شایستگی معنی مجازی را ندارد، بلکه باید نوعی پیوستگی و مناسبتی بین معنی حقیقی و مجازی وجود داشته باشد؛ چنان که می‌گوییم «شیر» از آن «انسان شجاع» را اراده می‌کنیم، بین شجاعت شیر درنده و رشادت و شهامت انسان نوعی همانندی یا پیوند هست و این پیوند یا مناسبت را «علاقه» می‌گویند.

* انواع علاقه (مناسبت / پیوند / پیوستگی)

علاقه بر دو نوع است:

۱- علاقه‌ی همانندی که براساس شباهت است؛ مثال

مشرق، چُپق طلایی خود را برداشت، به لب گذشت، روشن کرد.

«چپق طلایی» مجاز از خورشید است، علاقه‌ی آن همانندی است، پس مجاز آن نیز همانندی است. قرینه‌ی

این مجاز، واژه‌ی «مشرق» است، وجه شبه جلوه طلایی و تجلی خورشید است.

۲- علاقه‌ی ناهمانندی که براساس کاربرد جزئی از کل آن یا برعکس و ... است؛ مثال

«من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه‌گاه بر او دست اهرمن باشد»

«نگین» مجاز از انگشتری است، علاقه‌ی آن ناهمانندی است، پس مجاز آن نیز ناهمانندی است. قرینه‌ی این

مجاز، واژه‌های «سلیمان» و «دست» است.

این مجاز ناهمانندی براساس کاربرد جزء و کل است؛ زیرا حافظ نگین (= جزء) را در سخن آورده است؛ اما از آن، انگشتی (= کل) را خواسته است. زیرا آن چه در انگشت می کنند، انگشتی است. نه نگین که جزئی است از آن.

* دو نوع مجاز به اعتبار علاقه

کاربرد مجازی واژه در زبان ادبی از نظر علاقه و پیوند میان حقیقی و مجازی آن بر دو گونه است:

۱- **مجاز به همانندی**: مجازی است که علاقه‌ی آن، براساس شباهت است. مجاز به همانندی، همان استعاره‌ی مصرّحه است. بیشترین کاربرد مجازی در هنر ادبیات از نوع مجاز به همانندی است که در این نوع مجاز، همیشه مشبّه به (= معنای زبانی / معنای حقیقی / معنای قاموسی واژه) به جا و معنا مشبّه (= معنی مجازی / معنای هنری و ادبی واژه) می‌نشیند؛ مثال

«سخن چون می‌توان از آن سرو می‌گفت چرا باید زدیگر کس سخن گفت»

«سرو» مجاز از «یار و معشوق بلند قامت» است. علاقه‌ی آن همانندی است. پس مجاز آن نیز همانندی است و چون مجاز به همانندی، همان استعاره‌ی مصرّحه است، پس «سرو» استعاره‌ی مصرّحه از «یار و معشوق بلند قامت» است.

۲- **مجاز به ناهمانندی**: مجازی است که علاقه‌ی میان معنای قاموسی یا حقیقی واژه با معنای مجازی یا ادبی واژه بر پایه‌ی مشابّهت نباشد؛ مانند مجازهای کلیّت (= کل به جز)، جزئیّت (= جز به کل)، محلّیّت، حالّیّت، آلّیّت، لازمیّت، سببیّت و ...؛ مثال

«دل عالمی بسوزی چو عذار بر فروزی تو از این چه سود داری که نمی‌کُنی مدارا»

واژه‌ی «عالم» مجاز از مردم عالم است، علاقه‌ی آن ناهمانندی (از نوع محلّیّت = ذکر محلّ یا جای و اراده‌ی حالّ یا جای گیر) است؛ پس مجاز آن نیز غیرهمانندی است. قرینه‌ی این مجاز «دل سوختن» است.

* ارکان مجاز

۱- لفظ مجاز

واژه‌ای است که با حدس و گمان از سخن، برمی‌گزینیم و احتمال می‌دهیم که شاعر، برای زیباسازی سخن، کاربرد مجازی آن را برای خود جایز دانسته است. ما در این حدس و گمان آزادیم، ولی اثبات یا نفی این فرضیه، به زودی با درک قرینه یا نشانه‌ی واگردان، آشکار می‌شود؛ زیرا هیچ مجازی بدون قرینه یا نشانه‌ی واگردان، اثبات نمی‌شود.

۲- معنای حقیقی (= قاموسی / زبانی / فرهنگ لغتی)

مفهوم حقیقی واژه است که از کتاب‌های لغت یا قاموس از لفظ مجاز، پیدا می‌کنیم. این مفهوم را لغوی، حقیقی و قاموسی نام نهاده‌اند.

۳- معنای مجازی (= هنری / ادبی / غیرزبانی / غیرقاموسی)

مفهوم ادعایی و هنری است که سخنان از لفظ مجاز در ذهن خود دارد و می‌کوشد تا با به‌کارگیری ذهن خواننده، او را به لذت دانایی برساند. این ادعای هنری، لازمه‌اش آوردن نشانه‌های بازدارنده از معنی حقیقی واژه؛ یعنی قرینه‌ی صارفه یا نشانه‌ی واگردان است که هر چه آشکارتر باشد به رسایی و شیوایی مجاز می‌افزاید.

۴- قرینه‌ی صارفه یا نشانه‌ی واگردان.

نشانه یا نشانه‌هایی است که ذهن شنونده یا خواننده را از پرداختن به معنای قاموسی یا حقیقی و لغوی واژه باز می‌دارد و او را به درک معنای مجازی واژه بر می‌انگیزاند؛ مثال:

« این بگفت آن ماه و دست از جان فشاند نیم‌جانی داشت برجانان فشاند »

لفظ مجاز: ماه، معنای حقیقی: جرم آسمانی نسبتاً بزرگ در آسمان، معنای مجازی: یار و معشوق، قرینه‌ی صارفه: گفتن و دست از جان شستن، علاقه: همانندی یا مشابَهت، نوع مجاز: همانندی یا مشابَهت. پس استعاره‌ی مصرّحه است.

* روش شناخت مجاز همانندی (= استعاره‌ی مصرّحه) از مجاز ناهمانندی

مجاز به همانندی قابل تبدیل به ساختار تشبیهی «مَشَبّه + مانند + مَشَبّه‌به + است» یا ساختارهای تشبیهی دیگر است. به این شکل که معنای مجازی یا ادبی واژه را «مَشَبّه» قرار می‌دهیم و لفظ مجاز را «مَشَبّه‌به» قرار می‌دهیم و از معنای مجازی و لفظ مجاز، وجه شباهت را استخراج می‌کنیم و جمله‌ی مورد نظر را می‌سازیم. اگر به این ساختار قابل قبول دست یافتیم، مجاز به همانندی است و در نتیجه، این مجاز، «استعاره‌ی مصرّحه یا مجاز استعاری» است در غیر این صورت، مجاز، غیرهمانندی است و فقط «مجاز» یا مجاز ساده است؛ مثال:

« یازدیده، ستاره می‌بارم یا به دیده، ستاره می‌شمرم »

لفظ مجاز: ستاره، معنی حقیقی: همان ستاره، معنای مجازی: اشک، قرینه‌ی صارفه: دیده، (چشم) علاقه: همانندی یا مشابَهت، نوع مجاز، همانندی یا مشابَهت (= استعاره‌ی مصرّحه)

ساختار تشبیهی آن: اشک مانند ستاره یا اشک مانند ستاره، درخشان و شفاف است. مثال دیگر:

« چو آشامیدم این پیمانه را پاک در افتادم زمستی بر سر خاک »

لفظ مجاز: پیمانه، معنی حقیقی: همان پیمانه، معنای مجازی: می یا شراب، قرینه‌ی صارفه: آشامیدن، علاقه: ناهمانندی، مجاز: ناهمانندی؛ زیر قابل تبدیل به ساختار تشبیهی نیست.

شرابِ مانندِ جام یا شراب، مانندِ جام است، ترکیب و جمله‌ی قابل قبول برای تشبیه نیست.

* خلاصه‌ی این بحث:

- ۱- حقیقت، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد = معنای قاموسی و زبانی واژه
- ۲- قرینه، نشانه‌ای است که ذهن را از معنی حقیقی واژه دور می‌کند و به معنی مجازی آن می‌کشد.
- ۳- علاقه، پیوند و تناسبی است که میان معنی حقیقی واژه و معنی مجازی واژه وجود دارد.
- ۴- مجاز به کار رفتن واژه‌ای است که در غیر معنی حقیقی خود به کار می‌رود به شرط وجود علاقه و قرینه.
- ۵- مجاز بر پایه‌ی علاقه به دو نوع قابل تقسیم است ۱- مجاز به همانندی (=مجاز استعاری) ۲- مجاز به ناهمانندی (= مجاز ساده)
- ۶- مجاز به همانندی در اصل عبارتست از کاربرد «مشبّه‌به» به جای و به معنای «مشبّه»، به قرینه‌ای که مانع اراده‌ی معنی حقیقی «مشبّه» بشود.
- ۷- مجاز به همانندی، همان استعاره مصرّحه است. و آن را مجاز استعاری نیز می‌گویند.
- ۸- استعاره مصرّحه، نوعی مجاز است که علاقه‌ی آن، شباهت است.
- ۹- ارکان مجاز عبارتند از: ۱- لفظ مجاز ۲- معنای قاموسی و حقیقی واژه ۳- معنای غیرحقیقی و مجازی واژه ۴- قرینه یا نشانه
- ۱۰- مجاز به همانندی، قابل تبدیل به ساختار تشبیهی است.
- ۱۱- هر استعاره‌ی مصرّحه‌ای، مجاز است. اما هر مجازی، استعاره‌ی مصرّحه نیست.
- ۱۲- مجاز به غیرهمانندی به چند دسته‌ی جداگانه‌ی کُل به جز، جزء به کل و ... قابل تفکیک است.
- ۱۳- در استعاره‌ی مصرّحه، نشانه‌ای یا واژه‌ای جانشین نشانه‌ی دیگر می‌شود، چون به نحوی شبیه به آن است؛ مثلاً «آتش» به جای و به معنی «عشق» می‌نشیند چرا که هر دو می‌سوزانند، پاک می‌کنند و حرارت و گرما دارند.
- ۱۴- در مجاز یک نشانه با نشانه‌ی دیگر پیوند دارد بدون این که به آن شبیه باشد؛ مثلاً «سر» و «بدن» با هم پیوند دارند، چون «سر» قسمتی از بدن است، «لباس» هم با «بدن» ارتباط دارد، چون لباس در مجاورت با بدن است و ...

۱۵- مجاز از نظر دستوری، عمدتاً اسم یا گروه اسمی است.

*** چند نکته درباره‌ی استعاره‌ی مصرّحه:**

۱- یکی از انواع زیبای استعاره‌ی مصرّحه، آن‌هایی است که با صفت‌های اشاره یا واژه‌های معرفه‌ساز «این» و «آن» ساخته می‌شوند؛ در واقع، هرگاه هسته‌ی گروه اسمی، وابسته‌های پیشین «این و آن» را بپذیرد و در معنی مجازی به کار رود عمدتاً «مجاز استعاری» با «استعاره‌ی مصرّحه» است. مثال

«چيست اين سقف بلند ساده‌ی بسيار نقش	زين معمّا هيچ دانا در جهان آگاه نيست»
«بيا كه رونق اين كارخانه كم نشود	به زهد هم چو تويي يا به فسق هم چو مني»
«يارب اين شمع دل افروز كاشانه‌ی كيست	جان ما سوخت بپرسيد كه جانانه‌ی كيست»

سقف بلند ساده‌ی بسيار نقش: استعاره از آسمان // اين كارخانه: استعاره از؛ دنيا // اين شمع دل‌افروز: استعاره از؛ معشوق زيباروی

۲- یکی دیگر از انواع استعاره‌ی مصرّحه، آن‌هایی است که «مشبّه‌به» بدل از «مشبّه» است؛ مانند

«مجو درستی عهد از جهان سست نهاد	كه اين عجز، عروس هزار دامادست»
«گل عذاری زگلستان جهان ما را بس	زين چمن سایه‌ی آن سرو روان ما را بس»
«ابروی دوست کی شود دست‌کش خیال من	كس نزدست از اين كمان، تير مراد بر هدف»
«به مهلتی كه سپهرت دهد زراه مرو	تو را كه گفت كه اين زال تركِ دستان كرد»
«هنگام تنگ‌دستی در عیش كوش و مستی	كاین كیمیای هستی قارون كند گدا را»

* اين عجز: استعاره از جهان و دنيا // اين چمن: استعاره از؛ جهان // آن سرو روان: استعاره از؛ معشوق،

این کمان: استعاره از؛ ابرو // کیمیای هستی: استعاره از؛ عیش و مستی

۳- گاهی استعاره‌ی مصرّحه، خودش یک اضافه‌ی تشبیهی است؛ مثال

«علی، ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را كه به ماسوافكندی همه سایه‌ی هما را»

«همای رحمت» استعاره از؛ علی(ع) است. اما خود ترکیب «همای رحمت» اضافه‌ی تشبیهی است. تشبیه رحمت به هما.

«به خوابگاه عدم گر هزار سال بخشیم به خواب عافیت، آن گه به بوی موی تو باشم»

«خوابگاه عدم» استعاره از، گور و قبر است. اما خود ترکیب «خوابگاه عدم» اضافه‌ی تشبیهی است. تشبیه عدم به خوابگاه.

«به مُشكو در، نبود آن ماهِ رخسار مع‌القصّه به قصر آمد دگر بار»

آن ماهِ رخسار: استعاره از؛ شیرین است و در عین حال، رخسار به ماه مانند شده است و اضافه‌ی تشبیهی است.

«در این سیلاب غم گرما پدر مرد پسر چون زنده ماند چون پدر مرد»

این سیلاب غم: استعاره از: دنیا است و در عین حال، غم به سیلابی مانند شده است و اضافی تشبیهی است.

* مُشکو: حرم سرای بزرگان و شاهان

۴- مجاز استعاری / مجاز همانندی / استعاره‌ی مصرّحه، از نظر نوع دستوری واژه ؛ عمدتاً اسم یا گروه اسمی است که نشانه‌ی خوبی برای شناخت آن است.

استعاره‌ی مکنّیه یا بالکنایه یا کنایه یا پنهان

* **استعاره‌ی مکنّیه**: آن‌گاه که تشبیهی در ذهن و خیال گوینده، پنهان و پوشیده باشد، امّا برای بیان تشبیه لفظ مشبّه را ذکر کند. و مشبّه‌به را حذف نماید، و در عوض یکی از لوازم مشبّه‌به را به عنوان قرینه‌ی صارفه یا نشانه ذکر کند و به مشبّه اسناد دهد، استعاره از نوع مکنّیه است.

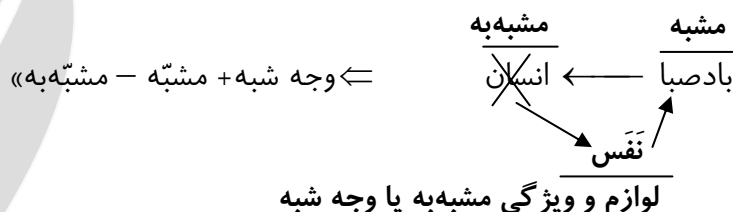
به سخن دیگر، این استعاره برعکس مصرّحه است؛ زیرا که در آن «مشبّه‌به»، حذف می‌شود و «مشبّه» ذکر می‌شود. امّا «مشبّه به» جای خود را به یکی یا چند تا از مناسبات یا اوصاف خود می‌دهد.

* ساختار استعاره‌ی مکنّیه: مناسبات یا اوصاف و ویژگی‌های مشبّه‌به + مشبّه یا به شکل خلاصه‌تر:

«وجه شبه + مشبّه - مشبّه‌به» ؛ مثال:

«نفس بادصبا مشک فشان خواهد شد عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد»

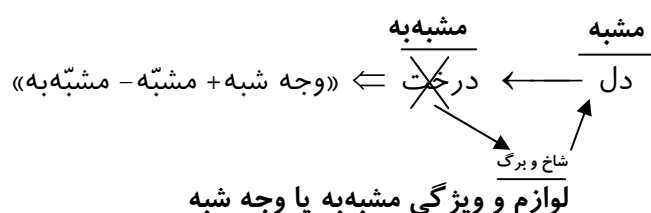
«باد صبا» به انسانی مانند شده است و «نفس» از لوازم انسان است که به باد صبا اسناد داده شده است.



«چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین خلق را مسکین و سرگردان مکن»

«دل» مشبّه است و به درختی (= مشبّه به) مانند شده است و «شاخ و برگ» که از لوازم و مناسبات درخت

است، به دل اسناد داده شده است.



استعاره‌ی مکنیه براساس نوع مشبّه‌به محذوف:

* استعاره‌ی مکنیه برحسب این که «مشبّه‌به» حذف شده چه باشد، سه نوع مختلف دارد:

۱- مشبّه‌به حذف شده «انسان» است؛ یعنی اعمال و مناسبات انسان را به غیر انسان نسبت دهیم.

«اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم»

غم: مشبّه، انسان: مشبّه‌به حذف شده، لشکر انگیزتن و ریختن خون عاشقان: قرینه‌ی صارفه یا نشانه، و

مناسبات و لوازم مشبّه‌به حذف شده (= انسان مهاجم)، نوع استعاره: مکنیه؛ زیرا مشبّه‌به، حذف شده است و به

همراه «مشبّه»، لوازم و مناسبات «مشبّه‌به» آمده است ← «وجه شبه + مشبّه - مشبّه‌به»

* این نوع استعاره مکنیه، تشخیص و جان بخشیدن به اشیا است. می‌توان آن را «استعاره‌ی تشخیصی» می‌نامند.

۲- مشبّه‌به حذف شده «جانداری غیر از انسان» است؛ یعنی اعمال و مناسبات خاصّ جانداران به یک چیز

بی‌جان نسبت داده شود؛ مثال:

«قضا ز آسمان چون فروهشت پر / همه عاقلان کور گردند و کر»

قضا و قدر: مشبّه، حیوان: مشبّه‌به حذف شده، پروبال داشتن: قرینه‌ی صارفه، و مناسبات و لوازم مشبّه‌به

حذف شده، نوع استعاره: مکنیه؛ زیرا «مشبّه‌به» حذف شده است و به همراه «مشبّه»، لوازم و مناسبات

«مشبّه‌به» آمده است ← «وجه شبه + مشبّه - مشبّه‌به»

* این نوع استعاره مکنیه نیز، تشخیص یا جان بخشیدن به اشیا است. و می‌توان آن را «استعاره‌ی تشخیصی» نامید.

۳- مشبّه‌به حذف شده «پدیده‌ای غیر جاندار» است؛ یعنی لوازم و مناسبات پدیده‌ای بی‌جان و غیر جاندار به

یک پدیده‌ی بی‌جان یا جاندار دیگری نسبت داده شده است؛ این نوع استعاره را می‌توان «استعاره‌ی

غیر تشخیصی» نامید. مثال

«به صحرا شدم (=رفتم) عشق باریده بود.»

عشق: مشبّه، برف یا باران: مشبّه‌به حذف شده، باریدن: قرینه‌ی صارفه یا نشانه، و مناسبات و لوازم

«مشبّه‌به» آمده است ← «وجه شبه + مشبّه - مشبّه‌به»؛ مثال دیگر

«هر کو نکاشت مهر و زخوبی گلی نچید / در رهگذر باد، نگهبان لاله بود»

«کاشتن مهر» در این بیت، استعاره‌ی کنایی یا نهفته است؛ زیرا، مهر، نخست به دانه‌ای یا نهالی مانند شده

است که اگر آن را در زمین بار آور دل‌ها بکارند، رشد می‌کند و سرانجام گل زیبای خوبی را به ثمر می‌آورد.

در تشبیه مهر به دانه، نه آدمی گونگی هست؛ نه جاندارگرایی. مهر: مشبّه، گیاه یا دانه: مشبّه‌به، کاشتن: قرینه‌ی

صارفه، و مناسبات و لوازم مشبّه به حذف شده، نوع استعاره: مکنّیه؛ زیرا «مشبّه به» حذف شده است و به همراه «مشبّه» لوازم و مناسبات «مشبّه به» حذف شده، آمده است. ← وجه شبه + مشبّه - مشبّه به»

* مهم‌ترین نشانه‌ی استعاره‌ی مکنّیه آن است که قرینه‌ی صارفه یا نشانه، همان مناسبات و لوازم مشبّه به محذوف است که به همراه مشبّه در متن آمده است.

* در استعاره‌ی مکنّیه، مشبّه به محذوف عمدتاً می‌تواند، واژه‌های «انسان، حیوان، درخت، گیاه، خانه، مایع، قصر یا کاخ، عطر، دریا، خورشید، تصویر، شراب و ...» باشد؛ مثال به ترتیب: «دستِ عشق، منقارِ بلاغت، شاخ و برگِ دل، روییدنِ عشق، در آفاق، جوششِ عشق، کنگره‌ی عرش، بوی خیر، غرقِ گناه، پرتوِ حُسن، نقشِ اَمَل، تلخیِ غم و ...»

* مشبّه به محذوف در استعاره‌ی مکنّیه گاهی صراحت و روشنی ندارد؛ زیرا گاهی می‌تواند چند چیز باشد؛ مثلاً اگر ساختمان باشد می‌تواند خانه و قصر باشد و اگر رُستنی باشد ممکن است، گیاه و گل باشد. یا اگر تلخی باشد ممکن است، خوردنی و آشامیدنی باشد.

* در استعاره‌ی مکنّیه، واژه‌ای که استعاره می‌شود، مشبّه است؛ مثال ← دستِ عشق :
مشبّه و استعاره

* ساختار گوناگون استعاره‌ی مکنّیه:

الف) به شکل ترکیب یا فشرده

۱- الف) ترکیب اضافی (= اضافه‌ی استعاری):

فرمول ← یکی از اجزاء یا صفات مشبّه به محذوف + _ + مشبّه

۱-۱- الف) تشخیص یا شخصیت بخشیدن (= استعاره‌ی تشخیصی ترکیبی)

۱-۱-۱) تشخیص (انسان وارگی یا انسان مدارانه) ← مشبّه به محذوف، انسان است،

۱-۱-۱-۱) اعضا و اجزای بدن انسان + مفهوم انتزاعی یا غیر محسوس؛ مثال:

چهره‌ی عشق، دندانِ خشم، پایِ همت، هیكلِ غم، دهانِ مرگ، دستِ عقل، استخوان‌هایِ نومیدی و ...

۱-۱-۱-۲) صفات و اعراض انسان + مفهوم انتزاعی یا غیر محسوس؛ مثال:

لبخندِ آمرزش، نگاهِ عشق، جادوگرِ رنج، غارتگرِ زمان، کش و قوسِ انتظار، فریادِ خشم، رقصِ شکوهمندی‌ها و ...

۱-۱-۱-۳) اعضا و اجزای بدن انسان + شیء محسوس طبیعی یا غیر طبیعی؛ مثال:

رگِ باغ، چشمِ توفان، تنِ مرداب، چهره‌ی خورشید، انگشتِ بلورِ باران، پیشانیِ شهر، دهانِ کوره و ...

۱-۱-۱-۴) صفات و اعراض انسان + شیء محسوس طبیعی و غیر طبیعی؛ مثال:

رقص کوچه‌ها، سرود گلوله، تب‌شن‌ها و شوره‌زارها، سکوت آب، دشنام کبوددار و ...

۵-۱-۱-۱- صفات و اعراض انسان + حیوان؛ مثال:

سلام گرگ، سخن شیر، جادوگری روباه، رخت کشیدن زاغ، غرور ورزیدن عقاب، نقد کردن پروانه و ...

۲-۱-۱- تشخیص (جانور مدارانه) ← مشبّه به محذوف، حیوان است؛ مثال

منقار بلاغت، بال نسیم، درندگی باد، پروبال اندیشه و ...

۲-۱-۲ (الف) غیرتشخیص (استعاره غیر تشخیصی ترکیبی) ← فرمول «یکی از اجزا یا صفات مشبّه‌به محذوف

غیرجاندار + _ + پدیده‌ی غیرجاندار»؛ مثال: روییدن عشق، جوشیدن سینه‌ی صبا، در آفاق، جوشش عشق، قبه‌ی عرش، در رحمت و ...

۲- (الف) ترکیب وصفی ← فرمول «مشبّه + لوازم یا مناسبات مشبّه‌به محذوف انسان»

۲-۱- مفاهیم انتزاعی یا غیرمادی + صفت انسانی (استعاره تشخیصی ترکیبی)؛ مثال:

صفای کودن، عقل دیوانه، سکوت خوش‌آواز، خشم گردن‌کش، اشتیاق پرصداقت و ...

۲-۲- اشیای مادی طبیعی و غیرطبیعی + صفت انسانی (استعاره تشخیصی ترکیبی)؛ مثال:

دریای حماسه‌خوان، شب تنبل، قلّه‌ی مغرور، باد خشمناک، بندر مغلوب، ابرخسته، خیابان برهنه و

۲-۳- موجودات جاندار غیرانسان + صفت انسانی (استعاره تشخیصی ترکیبی)؛ مثال:

غوکان مغلوک، ماهی ولگرد، گربه‌ی آوازخوان، شیرغمگین، روباه حيله‌گر، گرگ آزمند و ...

(ب) به شکل غیراضافی یا گسترده یا اسنادی

۱- (ب) تشخیص یا جان بخشی (= استعاره‌ی تشخیصی اسنادی)

۱-۱- (ب) تشخیص یا جان بخشی:

۱-۱- (ب) مشبّه در نقش نهاد + ویژگی یا لوازم مشبّه‌به محذوف انسان یا حیوان در نقش فعل؛ مثال:

«ابر می‌گیرد و از گریه‌ی آن می‌خندد چمن». «ابر» و «چمن» استعاره و تشخیص

۱-۲- (ب) گاهی تشخیص در طول متن حضور دارد، بدون آن که قرینه‌ی آن فعل و متعلقات آن باشد و یا

بدون این که به شکل ترکیب وصفی یا اضافی بیاید؛ مثال:

«دشت سینه‌ی وسیع و داغش را برابر وزش نسیم ملایمی قرار داده بود. «دشت» استعاره و تشخیص دارد؛

زیرا برای آن «سینه» تصوّر کردیم.

«نوروز، روز شادمانی زمین و آسمان، و خاطره‌ی خویشاوندی انسان با طبیعت است»

«طبیعت» استعاره و تشخیص؛ زیرا با انسان، خویشاوند است و این یک ویژگی انسانی است.

«تو آن کشتی‌ای که مغرورانه باد در بادبان افکنده تا سینه‌ی دریا را بشکافد.» «کشتی» استعاره و تشخیص؛

زیرا مغرور است و این یک صفت انسانی است.

۳-۱- ب) منادا قرار دادن غیر انسان چه با نشانه‌های ندا چه با آهنگ ندا.

«جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع که حکم آسمان اینست اگر سازی و گرسوزی»

* هرگاه شیء غیرجاندار و حیوان، طرف خطاب و گفتگو قرار گیرد، استعاره‌ی مکنیه به وجود می‌آید؛ زیرا شاعران

آن شیء یا حیوان را در حکم انسانی می‌گیرد که شایسته‌ی مخاطبت و گفتگو و راز و نیاز است.

* آوردن فعل‌هایی که برگفتگوی اشیا و حیوانات دلالت می‌کند، از این عواملست:

«صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت نازکم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت»

مرغ چمن و گل، استعاره و تشخیص (= استعاره‌ی تشخیصی اسنادی)

۲- ب) غیرتشخیص (استعاره‌ی غیر تشخیصی اسنادی): مشبّه در نقش نهاد یا نقش‌های دیگر + لوازم یا مناسبات

مشبّه به محذوف غیرجاندار در نقش فعل یا متعلقات آن؛ مثال:

«به صحرا شدم، عشق باریده بود» «عشق» استعاره‌ی مکنیه (استعاره‌ی غیر تشخیصی اسنادی)؛ زیرا به باران و

برفی مانند شده است و از لوازم مشبّه به که «باریدن» است ذکر شده است و مشبّه به، خودش حذف شده است.

«سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند دل سوخته هر ناحیه بی‌تاب و توانند»

«عشق» استعاره‌ی مکنیه‌ی استعاره‌ی غیرتشخیصی؛ زیرا «عشق یار» (مشبّه) به دریا (مشبّه به) مانند شده و

از لوازم (وجه شبه) مشبّه به «غرق» ذکر شده است.

پس شاعر در ذهن خود عشق را به دریایی مانند کرده است که عاشقان در آن غرقند ← عشق مانند

دریایی عمیق است که انسان‌ها عاشق در آن غرق هستند.

نمودار انواع استعاره و انواع مجاز

